

بسم الله الرحمن الرحيم

## **درس خارج**

## **اصول فقه**

جلسه بیست و چهارم

۹۲/۹/۱۱

تا حال پنج مطلب در مورد واجب معلق بحث شد. بحث امروز در مطلب ششم از مباحث واجب معلق است.

### بحث ششم؛ مقتضای اصل

بحث ششم مقتضای اصل در موارد شک در وجوب مشروط و واجب معلق است. اگر بعد از ادله دال بر وجوب، قیدی آمد و شک کردیم این قید، قید راجع به وجوب است یا قید راجع به واجب است، مقتضای اصل کدام است؟ مثلاً فرمود اذا زالت الشمس فصلّ، یا اقم الصلوة لدلوك الشمس، و شک کردیم این دلوك شمس، قید واجب است یا قید وجوب؟ آیا معنی اذا زالت الشمس فصلّ، این است که وجوب صلاة قبل از زوال فعلیت ندارد؟ یعنی لایجوز وضو و طهارت لصلاة قبل از زوال به قصد وجوبها. چون ذی المقدمه واجب نیست، مقدمه هم واجب نیست. آیا چنین است؟ یعنی قید وجوب است؟ تا وجوب قبل از زوالی نباشد و با آمدن زوال، تازه وجوب صلاة فعلیت یابد. آیا چنین است؟ یا اقم الصلوة مطلق است؟ اما این صلاتی که باید اقامه کند، چه صلاتی است؟ صلاة عند الزوال یا بعد از زوال است. اگر شک کردیم مقتضای اصل چیست؟

این که مقتضای اصل در فرض شک وجوب مشروط یا واجب معلق چیست؟ فرع بحث دیگر است. آن بحث این است که اگر شک در رجوع قید به هیئت یا ماده کردیم مقتضای اصل چیست؟ آیا مقتضای اصل رجوع قید به هیئت است یا رجوع قید به ماده است؟

البته این بحث جایی است که وجوب با امر بیان شده باشد نه با جمله اسمیه؛ الصلاة واجبة اذا زالت الشمس، در این صورت این بحث پیش نمی آید. ولی در صل اذا زالت الشمس است که این بحث پیش می آید.

پس ابتدا بحث در این است که مقتضای اصل در شک بین رجوع قید به هیئت یا ماده کدام است؟ تا از این بحث برسیم به بحث شک بین وجوب مشروط و واجب معلق که مقتضای اصل چیست؟

بحث مقتضای اصل عند شک در رجوع به ماده یا هیئت چهار صورت دارد؛ یا قید منفصل است یا قید متصل است. و بحث در این است که اصل لفظی یا اصل عملی چیست؟ پس چهار صورت است:

۱- صورت اول این است که قید منفصل و بحث در مقتضای اصل لفظی باشد. یعنی قید منفصلی بیاید و ما ندانیم، قید هیئت است یا ماده. بعد بحث می‌کنیم که مقتضای اصل لفظی، رجوع به هیئت است یا ماده؟

۲- صورت دوم با اینکه قید منفصل باشد، منتهی بحث در مقتضای اصل عملی است. فرض کنید به هر دلیلی اصل لفظی جاری نمی‌شود. بعد بحث می‌کنیم که قید منفصل است و نمی‌دانیم قید منفصل به هیئت بر می‌گردد یا به ماده؟ اصل لفظی هم جاری نیست. پس مقتضای اصل عملی چیست؟

۳- صورت سوم همان صورت اول است منتهی قید متصل است. یعنی در شک بین رجوع قید به هیئت یا ماده، مقتضای اصل لفظی چیست؟

۴- صورت چهارم همان صورت دوم است، منتهی قید متصل است. یعنی در شک بین رجوع قید به هیئت یا ماده مقتضای اصل عملی چیست؟

این چهار صورت به ترتیب بحث می‌شود:

### صورت اول

صورت اول جایی است که قید منفصل باشد و بحث کنیم که مقتضای اصل لفظی چیست؟ اقم الصلّاتی داریم و در دلیل منفصلی بیاید که وقت الصلاة هو الزوال، در اینجا دلیل منفصل، دلیل وجوب را تقیید می‌زند. این بحث مطرح می‌شود که اگر شک در رجوع قید منفصل کردیم که رجوع به هیئت می‌کند یا ماده، مقتضای اصل لفظی چیست؟

ابتدا ممکن است چنین به نظر برسد که در اینجا بین اطلاق ماده با اطلاق هیئت تعارض است. اگر اطلاق را در طرف هیئت جاری کنیم، نتیجه جریان اطلاق در طرف هیئت، با نتیجه جریان اطلاق در ماده دو نتیجه متضاد دارد.

نتیجه جریان اطلاق در طرف ماده؛ این است که این قید، قید ماده نیست. یعنی قید هیئت است. و نتیجه جریان اطلاق در طرف هیئت؛ این است که قید، قید هیئت نیست. یعنی قید ماده است.

در بدو امر چنین چیزی به نظر می‌رسد که مقتضای دو اطلاق، تعارض است، مؤیدی هم وجود ندارد و لذا دو اطلاق تساقط می‌کنند و نوبت به اصل عملی می‌رسد. ولی در اینجا محققین اصولی، وجوهی را گفته‌اند که اطلاق هیئت بر اطلاق ماده مقدم می‌شود و معتقد شده‌اند که در دوران امر بین اطلاق هیئت و اطلاق ماده، اصل لفظی در جانب هیئت جاری می‌شود و اصل جاری در جانب ماده ساقط است. یعنی اطلاق هیئت را جاری می‌دانند. و نتیجه‌اش واجب معلق می‌شود. یعنی وجوب، وجوب غیر مشروط می‌شود.

چند بیان برای ترجیح و تقدیم اطلاق هیئت بر اطلاق ماده در دوران امر بینهما آمده است:

بیان اول، بیان شیخ/نصاری است که در مطارح الانظار آمده است:

«أحدهما: أنَّ تقييد الهيئة وإن كان راجعاً إلى تقييد المادة - كما عرفت - إلا أنَّ بين إطلاق المادة على الوجهين فرقا، إذ على تقدير إطلاقه من جهة الهيئة يكون إطلاقه شمولياً - كما في شمول العام لأفراد - فإنَّ وجوب الإكرام على تقدير الإطلاق يشمل جميع تقادير الإكرام من الأمور التي يمكن أن يكون تقديراً للإكرام، و إطلاق المادة من غير جهة الأمر إطلاق بدلي، فإنَّ المطلق غير شامل للفردين في حالة واحدة»<sup>۱</sup>

حاصل بیان شیخ؛ قاعده در عموم شمولی و اطلاق بدلی این است که عموم شمولی مقدم بر اطلاق بدلی است. مثلاً در طرف عموم شمولی، لاتکرم عالماً داشتیم و از این طرف در اطلاق بدلی اکرم عالماً عادلاً را داشتیم. در اینجا عموم نهی، عموم شمولی است؛ لاتکرم عالماً عادلاً،

۱- مطارح الأنظار (طبع جدید)، ج ۱، ص: ۲۵۳، ۲۵۲

و اکرم عالماً عادلاً، یا لاتکرم عالماً و از این طرف اکرم عالماً، عموم در لاتکرم عالماً، عموم شمولی است. چون نکره در سیاق نهی است. هیچ عالمی را اکرام نکن. در اینجا اکرم عالماً اطلاقش، اطلاق بدلی است یعنی اکرم عالماً واحداً، اگر شک کردیم این اکرم عالماً شامل عادل هم می شود یا عالم فاسق هم می شود یا نه؟ در اینجا اطلاق لاتکرم عالماً بر اطلاق اکرم عالماً مقدم است. یعنی در اکرم عالماً، هر دو را - عادل یا فاسق - شامل می شود. ولی در لاتکرم عالماً یعنی هیچ عالمی را اکرام نکن. و اگر شک کردیم که آیا اطلاق بدلی اکرم عالماً، شامل عالم فاسق هم می شود یا نه؟ در خصوص این عالم فاسق، لاتکرم عالماً مقدم بر این اکرم عالماً می شود. چون اظهریت دارد و ملاک اظهریت این است که چون لاتکرم عالماً انحلالی است یعنی این را و آن را همه را اکرام نکن، یعنی هر دو عالم عادل و فاسق را اکرام نکن، لذا شمولش از قبیل شمول نصی است. یعنی خصوص این عالم را اکرام نکن. ولی در اکرم عالماً به اطلاق بدلی، خصوص این عالم را اکرام کن، بلکه هر عالمی را، شمول اش نسبت به این فرد خاص، شمول بالاطلاق و مقدمات حکمت است. ولی شمول لاتکرم عالماً، شمول بالوضع است. یعنی نکره در سیاق نهی، برای افاده عموم شمولی وضع شده است که مانع از جریان مقدمات حکمت در دلیل مطلق می شود. چون دلیل مطلق، جریان اطلاقش متوقف بر عدم بیان است. عام بیان می شود وقتی عام است و دلالت عام بر شمول، دلالت لفظی است نه دلالت اطلاق.

یعنی در لاتکرم عالماً اگر ادعا کردیم که نکره در سیاق نهی است و خود این هیئت لاتکرم وضع برای عموم شده است. مثل هیئت جمع به محلائی به الف و لام، که وضع برای عموم شده است. پس دلالت هیئت لاتکرم بر عموم، دلالت وضعی می شود. و دلالت مطلق بر اطلاق، دلالت مقدمات حکمتی می شود که متوقف بر عدم البیان است. آن عام، موضوع این مطلق را منتفی می کند که موضوع اطلاق عدم البیان است. و چون اینجا بیان داریم که عام بالوضع باشد، موضوع اطلاق را از بین می برد. از اینجا است که گفته می شود عموم شمولی بر اطلاق بدلی مقدم است.

همین قاعده را شیخ، در اینجا جاری کرده است. چون اطلاق هیئت، اطلاق شمولی است و اطلاق ماده، اطلاق بدلی است و لذا اطلاق شمولی بر اطلاق بدلی مقدم می شود. مثل صل،

هیئتش اطلاق دارد یعنی یجب وجوباً مطلقاً، چه در این زمان و یا آن زمان و چه در این حال و یا آن حال، اطلاق یجب، اطلاق شمولی است. مثل این است که بگویند؛ در هر آنی این وجوب، وجود دارد.

اما آن مقید که ماده را قید می‌زند، اطلاقی است در ماده که نفی قید می‌کند، اطلاق بدلی است، نماز بخوان یعنی یک فرد از افراد نماز را بخوان، می‌تواند فرد قبل از وقت و یا فرد بعد از وقت باشد، اطلاق در ماده یعنی جئتُ بصلاةٍ ما، یعنی اُرید منك بصلاةٍ ما.

پس اطلاق در طرف وجوب، اطلاق شمولی است. یعنی اطلاقیّت علی کل حال است. ولی اطلاق در طرف ماده، اطلاق بدلی است. چون صلاة اسم جنس است ولی مدلول هیئت، اسم جنس نیست. نسبت ارسالیه است و علی کل تقدیر ارسال هست. لذا اطلاق در طرف هیئت چون شمولی است مقدم بر طرف ماده است، چون بدلی است. و اطلاق شمولی اقوی از اطلاق بدلی است.

خلاصه بیان شیخ: «إذ علی تقدیر إطلاقه من جهة الهيئة يكون إطلاقه شمولياً... و إطلاق المادة من غير جهة الأمر إطلاق بدلي» چون اطلاق هیئت شمولی است و اطلاق ماده بدلی است، لذا فرمود: اطلاق شمولی مقدم بر اطلاق بدلی است. پس اطلاق در طرف هیئت را اخذ می‌کنیم و قید را به اطلاق در طرف ماده ارجاع می‌دهیم.

## اشکال

محقق آخوند در کفایه این فرمایش شیخ را مورد انتقاد قرار داده است.

عبارت؛ «أما في الأول فلأن مفاد إطلاق الهيئة وإن كان شمولياً بخلاف المادة إلا أنه لا يوجب ترجيحاً على إطلاقها لأنه أيضاً كان بالإطلاق و مقدمات الحکمة»<sup>۱</sup>

آخوند چنین جواب می‌دهد: شما بین عام شمولی و اطلاق شمولی خلط کرده‌اید. اینکه می‌گوییم عام شمولی بر عام بدلی مقدم است، چون عام در عموم شمولی، عموم بالوضع است

۱- کفایة الأصول (طبع آل البيت)، ص: ۱۰۶

و مقدمات حکمت نمی‌خواهد. در حالی که اطلاق، در اطلاق بدلی مقدمات حکمتی است که یکی از مقدماتش، عدم البیان است. آن وقت عموم شمولی لفظ عام، بیان می‌شود. چون بالوضع است. و مقدمات حکمت نمی‌خواهد. به اصطلاح معلق بر شرطی نیست، بلکه این عموم بالفعل است. اما اطلاق ماده که اطلاق بدلی باشد، چون اطلاق است و اطلاق تعلیقی است، یعنی معلق بر عدم بیان است، مقدمات حکمتی است. لذا گفته می‌شود عام شمولی، مقدم بر اطلاق بدلی است. این در جایی است که لفظ دال بر عموم داشته باشیم که عمومش شمولی باشد. مثل أَكْرَمُ أَيِّ رَجُلٍ شِئْتَ که لفظ دال بر عموم بدلی است نه اطلاق بدلی.

بر فرض اینکه عام بدلی باشد و با اطلاق بدلی تعارض کند، عام بدلی بر اطلاق بدلی مقدم می‌شود. بلکه اگر دو تا اطلاق بدلی معارض داشتیم، تساقط می‌کردند. ولی بر فرض عموم بدلی با اطلاق بدلی معارض شد، در اینجا باز عموم بدلی بر اطلاق بدلی مقدم است.

مرحوم آخوند می‌فرماید: بحث در جایی است که یک اطلاق شمولی و یک اطلاق بدلی داریم، یعنی دوران بین دو اطلاق است و هر دو متوقف بر عدم البیان و مقدمات حکمت است. چنانکه آن می‌تواند بیان بر این و این می‌تواند بیان بر آن باشد و لذا تعارض می‌کنند. و لذا بحث تقدیم یکی بر دیگری در اینجا جاری نمی‌شود. تقدیم جایی بود که در یک طرف عموم لفظی و در طرف دیگر عموم اطلاقی بود.